## جلسه 93-648

**دو‌شنبه - 30/11/1402**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم ‌اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به اجماع بود. عرض کردیم اجماع چه طبق مبنای اجماع دخولی که مصداق برای آن پیدا نشد چه طبق مبنای اجماع لطفی چه طبق مبنای اجماع حدسی اعتبار ندارد.

و این‌که مرحوم آقای بروجردی نقل کردیم تقسیم کردند کتب را به دو قسم: یک قسم کتبی است که مشتمل است بر اصول متلقات از معصومین علیهم السلام، قسم دیگر کتبی است که متضمن مسیل تفریعیه است اجماع که از قسم اول بدست می‌‌آید کشف می‌‌کند از نص صحیح و آن معتبر است، عرض کردیم این درست نیست و کتاب‌هایی که ایشان نام می‌‌برد مثل نهایه شیخ طوسی ممکن است فرعی که مطرح می‌‌کند در روایات وجود داشته باشد اما این‌که بگوییم حکم آن را هم بدون اجتهاد از روایت استخراج کرده کانه کتاب نهایه مجموعه‌ای است از نصوص صحیحه این درست نیست.

در کتاب بیان الاصول که تقریر مرحوم آقای صافی است از مباحث مرحوم آقای بروجردی در جلد 2 صفحه 248 سه قسم کردند فتاوای فقها را، یک قسمش این هست که فتاوای متلقات از معصومین هست که هیچ اعمال اجتهاد در آن نشده، قسم دوم فتاوای متلقات از معصومین هست که در آن اعمال اجتهاد شده. قسم سوم هم مسایل تفریعیه و فتاوای تفریعیه است. فرمودند ما فقط حجیت اجماع و شهرت را در همان قسم اول قبول داریم که فتاوای متلقات از معصومین است و در آن هیچ اعمال اجتهاد نشده، ‌نص معتبر را به شکل فتوا نقل کردند. بر فرض این بیان از آقای بروجردی درست باشد که در کتاب‌های دیگر ما این را ندیدیم اشکال اولا صغروی است، کدام کتاب متضمن فتاوای متلقات از معصومین است بدون اعمال اجتهاد مؤلف؟ همین نهایه شیخ طوسی را عرض کردیم شواهدی را هم آوردیم که شیخ طوسی اجتهاد کرده است. تهذیب و استبصار شیخ طوسی اجتهاد می‌‌کند جمع‌های تبرعی می‌‌کند.

ثانیا: بر فرض فتوای مؤلف حاکی از یک نص باشد خب نص معتبر به نظر خود این مؤلف است کی می‌‌گوید اگر این نص را ما می‌‌دیدیم و به ما می‌‌رسید ما هم آن را معتبر می‌‌دانستیم اعمال اجتهاد در متن نکرده است اما سند را او قبول کرد مگر این‌که بگوییم عمل مشهور جبر ضعف سند می‌‌کرد اما این درست نیست یک حدیث مرسلی را قبول دارند وثوق نوعی پیدا کردند ولی ما قبول نداریم. گیرم حاکی باشد از یک نصی که متنش هیچ اجتهاد در آن نشده باشد سندش را چه می‌‌کنید؟

ما عرض کردیم فقط فی الجمله آن اجماع‌های قدما که بر خلاف قاعده است یعنی اگر به عمومات یا به اصل عملی رجوع کنیم نتیجه این نیست و روایتی هم بر طبق این اجماع نیست هیچ دلیل عقلی و عقلایی هم بر طبق آن نیست راه منحصر می‌‌شود به این‌که بگوییم این اجماع ناشی است از واضح بودن حکم نزد قدما یعنی ارتکاز متشرعه، مواردی هست در فقه هیچ دلیل روشنی نیست بر آن، ‌لزوم قبض ثمن در مجلس در بیع سلم، این‌که عقد مضاربه عقد جایز است ولی عقد مزارعه و مساقات عقد لازم هستند و از این قبیل، هیچ دلیل واضحی ندارد، اگر راه منحصر بشود به این‌که بگوییم کشف می‌‌شود از ارتکاز متشرعه ارتکاز مشرعه هم ناشی است از زمان ائمه که ائمه یا بیانی فرمودند برای متشرعه یا تقریر کردند با سکوت‌شان ارتکاز متشرعه را می‌‌شود معتبر.

[سؤال: ... جواب:] بالاخره آن موردی که موافق نیست فتوای مجمعین با عموم یک حدیث یا با خصوص یک حدیث کشف می‌‌کند که بخاطر ارتکاز فقها به این حدیث عمل نکردند این‌جا اگر یک منشأ احتمالی دیگر نباشد برای فتوای مجمعین وثوق پیدا کنیم که این اجماع ناشی بود از وضوح حکم نزد فقهای متقدم این یعنی کشف از ارتکاز متشرعه می‌‌شود. اجماع داریم که تعلیق مبطل است، تملیک معدوم باطل است این‌ها خلاف قاعده هستند هیچ نصی هم بر طبق‌شان نیست این موارد را ممکن است ما کشف کنیم یک ارتکاز متشرعی بوده این منشأ اجماع شده. اما قطع نظر از این ما اجماع را معتبر نمی‌دانیم.

یک بحثی هم این‌جا هست که برخی می‌‌گویند اطلاق معقد اجماع حجت است. کسانی مثل مرحوم آقای بروجردی این مطلب را بفرماید قابل توجیه است چون می‌‌گویند اجماعی معتبر است که کشف کند از نص معتبر، خب نص معتبر اطلاق دارد چون اجماع حاکی از نص معتبر اطلاق دارد، ‌اطلاقش معتبر خواهد بود. اما اگر ما منشأ حجیت اجماع را کشف از ارتکاز متشرعه بدانیم ارتکاز متشرعه دلیل لبی است اطلاق ندارد، دیگر اطلاق معقد اجماع معتبر نخواهد بود، چون اجماع کاشف از یک دلیل لبی است که او اطلاق ندارد.

[سؤال: ... جواب:] اطلاق اجماع کشف نمی‌کند از تعمیم ارتکاز، ممکن است ارتکاز در غالب موارد بود مجمعین تعمیم دادند ارتکاز در غالب موارد را به همه موارد، این اثری ندارد ارزشی ندارد برای ما.

این محصل بحث در اجماع محصل هست. اما اجماع منقول به خبر واحد یا به خبر دو عادل، ‌مشکل خاصی ندارد اگر ما خبر ثقه را معتبر بدانیم و لو مفید علم نباشد حالا یا مطلقا یا در آن مواردی که می‌‌خواهیم از طریق این خبر به حکم شرعی کلی برسیم که نظر آقای حکیم است خب خبر واحد آمد گفت اجماع داریم بر این حکم شرعی کانه خودمان تحصیل اجماع کردیم یا دو شاهد عادل بگویند اجماع داریم بر این حکم شرعی کانه خودمان تحصیل این اجماع کردیم.

و لکن مشکل ما با این اجماع‌های منقول یکی این است که اجماع شده یک اصطلاح. یک وقت آن تعبیری را که هیچ در او اصطلاح خاصی رخ نداده است بکار ببرند، تسالم اصحاب، ‌این احراز اگر بشود یا این‌که حجت شرعیه بر آن قائم بشود فرقی نمی‌کند او هم مثل احراز وجدانی است یا خبر بدهند از تواتر، تواتر یک اصطلاح نیست یک امر عرفی است. اما اجماع شده یک اصطلاح، یکی مبنای اجماع دخولی را قائل است تعبیر می‌‌کند اجماع، مقصودش اجماع دخولی است علم به نسب مخالف را قادح این اجماع نمی‌داند. اصطلاح دیگر اجماع لطفی است انقراض مخالف را قادح در اجماع لطفی نمی‌داند. یکی مبنایش اجماع حدسی است خودش از فتوای جمعی از بزرگان یقین پیدا کرد به حکم شرعی آمده تعبیر می‌‌کند اجماع‌، خود این یک اصطلاح است، ‌شاید این مقدار که برای شما قطع آورد به حکم شرعی برای شخص کورباطنی مثل بنده قطع نیاورد، اصطلاح وقتی شد اجماع مشکل این است که این اصطلاح مقول به تشکیک است این اصطلاح مورد اختلاف است یک امر واضح عرفی نیست تا بگوییم من اگر علم به آن پیدا می‌‌کردم این موجب می‌‌شد علم به حکم شرعی پیدا کنم چون تلازم می‌‌بینم بین این مقدار از اتفاق فتوای علما با ثبوت حکم شرعی، چون تلازم می‌‌بینم از علم به اتفاقا علم به حکم شرعی پیدا می‌‌کنم حالا به جای علم به اتفاق حجت شرعیه دارم بر اتفاق مثبتات اماره حجت است حجت شرعیه بر اتفاق حجت بر لازم الاتفاق هم که ثبوت حکم شرعی است طبق آن‌چه که بر او علما اتفاق کردند هست، اما وقتی شد اصطلاح من چه می‌‌دانم مقصود این آقایی که می‌‌گوید علیه اجماع الفرقة چیست، سید مرتضی زیاد تعبیر می‌‌کند مما انفردت به الامامیة و مقصودش اجماع است، شیخ طوسی زیاد تعبیر می‌‌کند مخصوصا در خلاف علیه اجماع الفرقة. ما اصطلاح این‌ها را فهمیدیم چیست و با آن اجماعی که ما کاشف از حکم شرعی می‌‌دانیم یکی نیست چطور نقل اجماع توسط شیخ طوسی یا سید مرتضی برای ما معتبر باشد؟

هذا اولا. و ثانیا: ما از خارج فهمیدیم سید مرتضی ادعای اجماعش و نقل اجماعش کنایه است از این‌که اجماع بر کبرا داریم و من خودم این مورد را صغرای این کبرا می‌‌دانم و لذا می‌‌گویم این صغرا مورد اجماع است. مثلا در ناصریات می‌‌گوید عندنا یعنی اجماع انه یجوز ازالة النجاسة بماء طاهر و ان لم یکن ماءا و به قال ابوحنیفة و ابویوسف و قال محمد و زفر و مالک و الشافعی لایجوز ذلک دلیلنا علی صحة ما ذهبنا الیه بعد الاجماع المقدم ذکره قوله تعالی و ثیابک فطهر. می‌‌گوید تطهیر به ماء مضاف بالاجماع جایز است، محقق حلی در صفحه 216 در المسائل المصریة نقل می‌‌کند که سید مرتضی در کتابی به نام کتاب خلاف فرموده می‌‌دانید من چرا ادعای اجماع کردیم بر جواز تطهیر به ماء مضاف؟ لان من الاصل العمل بدلیل الاصل ما لم یکن یثبت الناقل، اصل در مذهب ما اصل برائت است، من اصل برائت را که مورد اجماع است تطبیق کردم بر این مسأله، برائت جاری کردم از وجوب تطهیر به ماء مطلق، حالا اصل برائت می‌‌گویید مورد اجماع است قبول، چرا اجتهاد خودتان را که این مورد از موارد اصل برائت است تحمیل می‌‌کنید به اجماع و می‌‌گویید این مورد اجماعی است؟ مردم به اشتباه می‌‌افتند، این مورد اولا ظاهر اغسل اغسله بالماء است نوبت در او به اصل برائت نمی‌رسد، بلکه در برخی از موارد می‌‌گوید لایجزیه الا الماء، و برخی از روایات می‌‌گوید ان اصاب ماءا غسله و الا صلی فیه، ظاهرش این است که غسل بالماء لازم است.

ثانیا: نوبت به اصل عملی هم برسد اصل عملی در شک در مطهریت غسل به ماء مضاف استصحاب بقاء نجاست است، اگر استصحاب در شبهات حکمیه را قبول دارید، اگر قبول ندارید اصل برائت این‌جا جا ندارد شک در تکلیف نداریم، شک در بقای نجاست داریم استصحاب بقای نجاست را قبول ندارید باید ببینید قاعده طهارت در این‌جا جاری می‌‌شود یا نمی‌شود که برخی قائلند اگر استصحاب هم نباشد نوبت به اصل طهارت نمی‌رسد چون کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر شاید باشد و ما علم پیدا کردیم که این ثوب قذر. قاعده طهارت دیگر ندارد و لو استصحاب بقای نجاست هم جاری نشود قاعده طهارت مقتضی ندارد در این‌جا چون شاید قذر به صیغه فعل ماضی باشد نه حتی تعلم انه قذرٌ که ظهور دارد در قذر بالفعل، نه، حتی تعلم انه قذر و ما علم داریم که این ثوب قذُر.

و همین‌طور شیخ طوسی، شیخ طوسی در خلاف ادعای اجماع‌هایی می‌‌کند که خودش در کتاب دیگرش بر خلاف آن فتوا دادند. آقای سیستانی فرمودند اجماع‌های شیخ طوسی کنایه است از وجود نص معتبر، نص معتبری پیدا کرد و لذا فرمود اجماع بر این مطلب است چون اجماع داریم بر عمل به خبر معتبر این‌جا هم که خبر معتبر است پس اجماعی است این مطلب. حالا ایشان این را استظهار می‌‌کنند ولی ما منشأ این استظهار برای‌مان واضح نیست، اما احتمال هست چون اینقدر اجماع، خلاف را نگاه کنید چقدر تعبیر می‌‌کند علیه اجماع الفرقة، در حالی که خودش در برخی از موارد خلاف آن را در کتاب‌های دیگر فتوا داده. یعنی ما علم خارجی داریم غیر از این‌که اجماع یک اصطلاح است علم خارجی داریم که این اجماع‌هایی که سید مرتضی یا شیخ طوسی ادعا می‌‌کنند این‌ها یک خللی در آن هست حالا یا تطبیق کبرا بر صغرا است یا بهرحال اعمال اصطلاح است و طبق اصطلاح خودشان پیش رفتند چون منشأ حجیت اجماع را رأی معصوم می‌‌دانند و می‌‌گوید ما رأی معصوم را کشف کردیم حالا یا از نص معتبر یا از امر دیگر و لذا لب حجیت اجماع که رأی معصوم است این‌جا هست و لذا می‌‌گوییم علیه الاجماع.

[سؤال: ... جواب:] ما علم اجمالی هم داشته باشیم به صدق بعضی از این اجماع‌های منقول قدرمتیقنش همان مواردی است که نص معتبر داریم و ما به نص معتبر عمل می‌‌کنیم. ... اگر واقعا مطمئن بشویم از قبیل اجماع بر کبرا نیست، اجماع بر این صغرا است و آن هم اجماع مدرکی نیست او داخل می‌‌شد در آن عرض ما که کشف می‌‌کنیم از ارتکاز متشرعه.

یک اشکالی در بحوث مطرح کردند به این اجماع منقول که این اشکال در نقل تواتر هم می‌‌آید، می‌‌گویند خبر ثقه لوازم واقع را اثبات می‌‌کند نه لوازم علم به واقع را، مثلا اگر شما علم پیدا کنید به این‌که این آقا امین است آرامش پیدا می‌‌کنید شب راحت می‌‌خوابید پول‌تان نزد او است علم پیدا کنید که او امین است اما اگر ثقه بیاید بگوید این آقا امین است لوازم علم به امین بودن او بار نمی‌شود بالاخره شما آرامش پیدا نمی‌کنید، آرامش لازم علم به امین بودن این شخص است نه لازم واقع امین بودن او. خبر ثقه که قائم می‌‌شود بر یک امری لوازم خود آن امر را ثابت می‌‌کند اما لوازم علم به آن امر را که ثابت نمی‌کند. خبر ثقه گفت تواتر هست یا اجماع هست، ما در تواتر علم پیدا می‌‌کردیم به صدق علم به صدق این خبر لازم علم به تواتر بود، یعنی چی؟ یعنی وقتی زید می‌‌آمد می‌‌گفت کعبه وجود دارد من علم که پیدا می‌‌کردم به خبر زید احتمال وجود کعبه تقویت می‌‌شد، عمرو که می‌‌آمد می‌‌گفت کعبه وجود دارد احتمال وجود کعبه قوت بیشتری می‌‌گرفت همین‌طور خبرهای جدید که به من واصل می‌‌شد به وجود کعبه احتمال وجود کعبه رو به افزایش پیدا می‌‌کرد و احتمال کذب ضعیف می‌‌شد تا به جایی می‌‌رسد که از نظر روانی این احتمال خلاف می‌‌شد صفر، و علم پیدا می‌‌کردم به وجود کعبه، علم به وجود کعبه از لوازم علم به وجود خبر متواتر است و الا خبر متواتر واقعا باشد من ندانم که علم پیدا نمی‌کنم به وجود کعبه، ‌اجماع هم همین‌طور است. وقتی که شیخ طوسی بگوید نماز جمعه واجب است احتمال وجوب نماز جمعه تقویت می‌‌شود در ذهنم با علم به فتوای شیخ طوسی. سید مرتضی فتوا می‌‌دهد به وجوب نماز جمعه و من می‌‌فهمم این فتوا را قوت پیدا می‌‌کند احتمال وجوب نماز جمعه، و همنیطور بزرگان دیگر هم همین می‌‌گویند، آنقدر احتمال وجوب نماز جمعه تقویت می‌‌شود و احتمال عدم وجوب تضعیف می‌‌شود که ناگهان می‌‌بینید نابود شد احتمال عدم وجوب در ذهن ما، این احتمال زوال خلاف از آثار و لوازم علم به اتفاق اصحاب است، و خبر ثقه از اتفاق اصحاب نمی‌تواند لوازم علم را اثبات کند.

جواب از این مطلب این است که عرض کردیم مجازفه بوده که علم به اتفاق اصحاب سبب علم به حکم شرعی شده؟ یا علم به خبر متواتر سبب علم به وجود کعبه شده؟ مجازفه که نبوده گزاف که نبوده، من بین واقع اتفاق اصحاب یا واقع تواتر و بین وجود کعبه یا وجود حکم شرعی در مورد اجماع تلازم می‌‌بینم، می‌‌گویم اگر این باشد آن هم هست، اگر ده‌ها نفر بگویند کعبه هست پس کعبه هست، این ملازمه را من می‌‌بینم، و الا چه جوری حالا زید و عمرو و بکر و ده‌ها نفر دیگر بگویند رأینا الکعبة من علم پیدا می‌‌کنم به وجود کعبه، چون از واقع تواتر خبر بر وجود کعبه من یک برداشتی دارم که بین این واقع خبر متواتر از وجود کعبه و وجود کعبه تلازم واقعی هست و لذا علم به این ملازم که وجود خبر متواتر است منشأ علم به وجود کعبه می‌‌شود. اشکال به بحوث این است که حالا وقتی شد از نظر من وجود کعبه لازم وجود خبر متواتر، حجت شرعیه بر خبر متواتر حجت بر لوازمش هم هست، در اجماع هم همین است. من بین اتفاق اصحاب و لو در همان موردی که خودمان گفتیم، جایی که هیچ منشأیی جز ارتکاز متشرعه ندارد، بین این اتفاق اصحاب و بین ثبوت حکم شرعی مطابق با آن یک تلازم واقعی می‌‌بینم که از علم به اتفاق اصحاب علم پیدا می‌‌کنم به آن حکم شرعی و الا چطور علم پیدا کردم به حکم شرعی بدون این‌که بین این دو تلازم ببینم، حال که بین این دو تلازم دیدم حجت شرعیه بر اتفاق اصحاب حجت بر لوازم آن هم هست، حالا شد ثبوت حکم شرعی موافق با اتفاق اصحاب به نظر من لازم هذا الاتفاق واقعا، نه این‌که بگویید لازم علم به اتفاق است.

[سؤال: ... جواب:] در همان حساب احتمالات تا من بین واقع این دو تلازم نبینم ممکن نیست از علم به یکی علم به دیگری پیدا کنم، در همان برهان نظم که یکی از موارد روشن حساب احتمالات است به من بگویند تو که اطلاع نداری که این سکه‌هایی که در این اتاق هست به چه شکلی روی زمین افتاده است ولی اگر تمام این سکه‌ها آن بخش مخطوطش یا منقشش که عکس دارد، او رو باشد و منظم، همه در جای خودش، اگر این‌طور باشد آیا این ملازمه ندارد که یک انسان با شعوری آمده است این‌ها را تنظیم کرده است نه این‌که یک حیوانی گونی سکه‌ها را از بانک مرکزی آورد با دهانش آن گونی را جویید گونی باز شد دید در آن چیز بدرد بخوری نیست با عصبانیت لگد زد پرتاب شد داخل این اتاق، می‌‌گویید بله دیگر، اگر واقعا منظم این‌ها روی زمین چیده شده باشد این تلازم دارد با این‌که کسی این کار را کرده است که ذی شعور است بین این دو تلازم می‌‌بینید بعد که در اتاق را باز می‌‌کنید می‌‌بینید عجب چه نظمی، علم به این سبب علم به آن لازمش می‌‌شود که کسی این کار را کرده که دچار شعور است و الا چطور ممکن است برهان نظم کشف بکند از وجود خالق ذی شعور؟ اگر تلازم نبینید شما بین نظم عالم و بین این‌که خالقش ذی شعور است چطور ممکن است از علم به نظم عالم علم پیدا کنید به وجود خالق ذی شعور، بین این دو تلازم می‌‌بینید وقتی بین این دو تلازم بود نه این‌که لازمه علم به نظم علم به خالق ذی شعور باشد بدون این‌که بین واقع نظم و واقع وجود خالق ذی شعور تلازم ببینید صرفا علم به نظم سبب علم به خالق ذی شعور باشد وقتی این‌طور شد حالا حجت شرعیه داریم بر این ملزوم لازم او ثابت می‌‌شود.

[سؤال: ... جواب:] فرض این است من که اجماع منقول را گفتم اصطلاح است، فرض این است که این ناقل گفت تسالم الاصحاب، فرض این است که فخرالمحققین مثلا آمد گفت تواتر هذا الخبر عن النبی، در بحث لاضرر، من علم به تواتر وجدانا ندارم فخرالمحققین گفت تواتر، ‌فخرالمحققین هم ثقه است، اگر من علم پیدا می‌‌کردم به تواتر یا در فقه علم پیدا می‌‌کردم به تسالم اصحاب، این منشأ می‌‌شد علم پیدا کنم به ثبوت این خبر متواتر یا این حکم شرعی که مورد تسالم اصحاب است، این نشان می‌‌دهد که من بین این دو واقع این دو تلازم می‌‌بینم بین واقع تواتر و واقع صدور این خبر تلازم می‌‌بینم بین واقع تسالم اصحاب و بین ثبوت این حکم شرعی که مورد تسالم است تلازم می‌‌بینم و الا بدون این‌که بین این دو تلازم ببینم همین‌جوری تا گفتند به من که خیالت راحت این پول را که دادی دست زید زید آدم امینی است، راحت گرفتم خوابیدم، بعد هم این‌جا از آثار علم به امین بودن زید است، آرامش نفس من، ‌آن را قبول دارم چون واقع امانت او ممکن است باشد ولی من آرامش پیدا نکنم چون تلازم بین واقع امانت‌داری او و آرامش من نیست اما در این‌جا بین این دو واقع باید تلازم ببینم من تا از علم به تواتر علم به صدق پیدا کنم از علم به تسالم علم به حکم شرعی مورد تسالم پیدا کنم وقتی تلازم دیدم حجت شرعیه بر احد المتلازمین حجت است نسبت به لوازم او. و لذا این اشکال وارد نیست.

یک مطلبی در انتها بیان شده به عنوان اجماع تشرفی که البته این فرض فرض متعارفی نیست ولی چون بحث کردند این‌جا که اصلا ممکن است تشرف در عصر غیبت؟ صاحب کفایه تشکیک می‌‌کند برخی گفتند واقع نمی‌شود. حالا یک مقداری هم راجع به او صحبت کنیم ان‌شاءالله و بعد وارد بحث شهرت بشویم ان‌شاءالله.

و الحمد لله رب العالمین.